

اسطوره شاهان پیشدادی در متون تاریخی فارسی

فاطمه مدرّسی*

استاد دانشگاه ارومیه

وزیر مظفری**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۱۲)

چکیده

«اسطوره‌زدایی» به معنی تاریخی کردن و حقیقی جلوه دادن عناصر، پدیده‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای است. عنوان اسطوره‌زدایی برای نخستین بار درباره تأویل متون دینی، به‌ویژه پیام مسیح مطرح شد. اسطوره‌زدایی را گاهی می‌توان در معنی دریافت باطن و مکنون نمادها دید و برخی اوقات اسطوره‌زدایی به معنی حذف داستان‌ها و حکایات اسطوره‌ای در متون دینی و غیردینی است و زمانی به معنی تاریخی جلوه دادن عناصر، پدیده‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای است. آنچه در این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی مورد واکاوی و بررسی قرار می‌گیرد، اسطوره‌زدایی در معنای واقعی جلوه دادن پدیده‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای است تا در نتیجه به این پرسش پاسخ داده شود که آیا در تاریخ، از شاهان و پهلوانان پیشدادی اسطوره‌زدایی شده است یا نه. برآیند تحقیق حاکی از آن است که با تأمل در شخصیت‌های اسطوره‌ای پیشدادیان در متون تاریخی به نیکی می‌توان دریافت که نویسندگان این گونه کتاب‌ها برای شخصیت‌های اسطوره‌ای پیشدادیان، زمان و مکان جغرافیایی و نسب و برخی از ویژگی‌های تاریخی و... قائل شده‌اند که مغایر با برخی از خصوصیات اسطوره‌ای آنهاست و از این رهگذر، از آنها صبغه اسطوره‌ای را زدوده‌اند.

واژگان کلیدی: اسطوره‌زدایی، پیشدادیان، متون تاریخی، شاهنامه.

*E-mail: f.modarresi@urmia.ac.ir

**E-mail: vazirmozafari@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

تاریخ که پرداختن تعریفی ساده برای آن مشکل است، به یک اعتبار، گزارش راستین حوادث ایام و بازشناسی اسباب واقعی این حوادث و توجیه آنها بسان ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر در چارچوب کلی قانون علیت است (ر.ک؛ سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱۴۰). تاریخ ملت ما به گواهی اسناد، آکنده از واقعیات ناگوار و فضای استبداد، استثمار، رنج مردمان و به کام دل بودن شاهانی است که با دادن وعده‌های نادرست به مردم به قدرت رسیده‌اند و در فرجام، جز ظلم و عیش‌بازی، چیزی در کارنامه خود به جای نگذاشتند. این مسائل سبب شده که ایرانیان نیک‌فرجامی خود را در سایه امیران و شاهان دادپرور مردم‌دار ببینند و روایت‌ها و داستان‌هایی بیافرینند که در آنها شاهان مدینه فاضله بسازند و عامه مردم در این آرمانشهرها به سعادت رسند. این شهرهای آرمانی، برخلاف واقعیات‌های تاریخی، مقید به زمان و مکان نیستند.

گفتنی است که زمان در حوادث تاریخی دقیق و مکان، تحدید به جهات جغرافیایی است. اما از نمادینگی اسطوره است که دو عنصر اساسی تاریخ، یعنی زمان و مکان از هم می‌پاشند؛ به این معنی که هر پدیده تاریخی به ناچار زمان‌دار و مکان‌مند است و هر چه زمان و جایگاه پدیده‌ای در تاریخ بیشتر روشن شود، پژوهش تاریخی ارزش افزون‌تری خواهد یافت، برعکس، هر چه به اسطوره بگراید، جایگاه زمان و مکان لرزان‌تر می‌شود (ر.ک؛ کزازی، ۱۳۷۲: ۵۷).

۱- بیان مسئله

اساطیر، بازگویی تصویری ذهنی است از رویدادی که در گیتی یا در ذهن آدمی اتفاق می‌افتد و تکرار این رویداد هر بار به ناچار به تکرار بازگویی آن منجر می‌شود. بدین سان، روایت‌های گوناگون از یک پندار اساطیری پرداخته می‌شود. از این روست که اگر از یک اسطوره، حتی صد روایت گوناگون داشته باشیم، بدون توجه به تاریخ انتشار و پردازش آنها، هر صد روایت را اصیل بپنداریم، چون اسطوره گزارش بی‌زمان از واقعیتی بی‌زمان است (ر.ک؛ رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۲۴۷). تاریخ، منشائی است که نگهبان و صیانت‌گر دائمی پدیده‌های خویش نیست و واقعیات پدیده‌ها در تاریخ معین و پایان‌پذیر است، در

حالی که اسطوره بنا به ویژگی‌ها و توانایی‌های خود، نقطه‌مقابل آن است (ر.ک؛ مختاری، ۱۳۷۹: ۱۷). این پویایی و در عین حال، انعطاف‌پذیری اسطوره، باعث شده که گاهی پهلوانان و شخصیت‌های تاریخی نه تنها به تکرار رفتار قهرمانان اسطوره‌ای اقدام کنند، بلکه رنگ و بوی اسطوره‌ای نیز به خود گیرند. اما این یک واقعیت است که جنبه تاریخی آن، در روند فرساینده اسطوره شدن چندان دوام نمی‌آورد و رویدادهای تاریخی، هرچند هم مهم باشند، در خاطره عامه نمی‌ماند، جز مواقعی که نمونه تاریخی با نمونه اساطیری کاملاً شباهت پیدا کند؛ زیرا برای حافظه جمعی دشوار است که حوادث فوری و سرگذشت اشخاص حقیقتی را به یاد بسپارد؛ زیرا حافظه جمعی، نهادی ناتاریخی و بی‌زمان دارد (ر.ک؛ الیاده، ۱۳۸۴: ۵۷). گاهی در ساختن حماسه، تلاش تدوین‌کنندگان بر این معطوف است که کار پهلوانان را چون اعمال افراد تاریخی، منطقی جلوه دهند و یا حتی در حماسه‌هایی که بر مبنای واقعیاتی تاریخی پرداخته شده‌اند، تاریخ اندک‌اندک به افسانه بدل می‌شود و افراد تاریخی بر مبنای الگوهای اساطیری تغییر شکل می‌دهند و به صورت نماینده یک تپ پهلوانی و یا یک نمودگار باستانی درمی‌آیند. چنان در قالب هم می‌آمیزد و همناخت می‌شوند که تجزیه آنها بی‌کمک قراین و شواهد ناممکن می‌شود (ر.ک؛ سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۷۹). این امر سبب می‌شود که مرز میان اسطوره و تاریخ نامشخص شود، و معمولاً داستان‌ها و روایات باستان، آمیزه‌ای از اسطوره و تاریخ شوند. این آمیختگی اسطوره و تاریخ موجب می‌شود که تاریخ‌نگاران پدیده‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای را واقعی بدانند و پهلوانان و شاهان داستانی ایران را شخصیت‌های حقیقی قلمداد کنند و تاریخ و مکان حکومت آنان را مشخص و نیز کارهایی را به دوران پادشاهی آنها نسبت دهند. با این حال، تازمانی که اسناد و شواهد معتبر، اصل تاریخی عناصر حماسی را در یک داستان پهلوانی ثابت نکرده‌اند، نمی‌توان بر مبنای شواهد داخلی که فقط از خود حماسه استخراج شده، در پی اثبات اصل تاریخی داستانی حماسی برآمد و بایک سو نهادن عناصر افسانه‌ای، باقی‌مطلب حماسه را تاریخی تلقی کرد، زیرا توسل به شواهد حماسی برای اثبات تاریخی بودن آن حماسه، شیوه‌ای نادرست است که تناقض منطقی آن آشکار است (ر.ک؛ همان: ۸۱). از سوی دیگر، تألیف کتب تاریخ در فرهنگ ایرانی و اسلام همواره به دو شیوه زیر بوده است:

الف) نگارش تاریخی برحسب موضوعات

در این روش، مدارکی برای ثبت پدیده‌ها وجود ندارد و حوادث و افرادی که نقل می‌شوند، تعیین جا و زمان مشخص آنها مبتنی بر اسطوره است. رویدادهای نگاشته شده، بر اساس مشاهدات عینی نیست، بلکه حاوی تمام اندیشه‌هایی است که از قبل وجود داشته است و در قالبی خاص و برای اهدافی معین و دایم قالب‌بندی شده‌اند و فقط اشخاص آن نو می‌شوند (ر.ک؛ مالمر، ۱۳۸۷: ۲۱۲).

ب) نگارش تاریخی برحسب حوایات

حوایات تواریخی هستند که حوادث آنها بر اساس سنوت، پیگیری و ثبت می‌شوند و در این شیوه، تاریخ‌ها مستند هستند و از داستان‌ها و روایات اسطوره‌ای فاصله می‌گیرند (ر.ک؛ آینه‌وند، ۱۳۶۹: ۲۴۵).

اسطوره‌زدایی به معنای دیگر، پاک کردن کلیه آثار اسطوره‌ای از متون، به‌ویژه متون دینی است. اسطوره‌زدایی (Demythologization) نخستین بار درباره تأویل متون دینی، به‌ویژه پیام مسیح مطرح شد و رودف به ولتمان این مفهوم را در سال ۱۹۴۱ میلادی مطرح کرد. با این وصف، اسطوره‌زدایی مسئله‌ای صرفاً کلامی نیست. این مسئله با اهمیتی کمتر، اما همچنان مهم در کوشش برای فهم هر اثر بزرگی از دوران قدیم پیش می‌آید (ر.ک؛ پالم، ۱۳۹۰: ۳۶). به طور کلی، اسطوره‌زدایی را می‌توان در سه معنا به کار برد:

۱- به معنی دریافت باطن و مکنون نمادها و رمزهایی که در داستان‌ها و حکایات مذهبی و دیگر متون قدیمی آمده، به صورتی عقل‌پسند شود. تصور می‌شود که فردوسی بخش اسطوره‌ای اثر سترگ خود را با همین دید نگریسته باشد و مراد او از بیان داستان‌های اسطوره، معنای مکنون آنها بوده باشد که این دیدگاه، نوعی اسطوره‌زدایی به حساب می‌آید، آنجا که می‌فرماید:

«تو این را دروغ و فسانه مدان به یک سان رَوِشَنِ زمانه مدان
از او هرچه اندر خورد با خِرَد دگر بر ره رمز معنی بَرَد»
(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۲).

۲- پاک کردن و حذف داستان‌ها و حکایات اسطوره‌ای که در متون دینی و غیردینی به کار رفته است و با معیارهای علمی و عقلی بشر امروز سازگار و همخوان نیستند.

۳- تاریخی و حقیقی جلوه دادن عناصر و پدیده‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای.

گفتنی است برخی از محققان نیز به اسطوره، به چشم واقعیات تاریخی می‌نگرند، توجه نکردن به ساختار شاهنامه موجب این پندار شده است (ر.ک؛ مال میر، ۱۳۸۷: ۲۲۱). خاندان گودرز را بخشی از تاریخ پارت‌ها دانسته‌اند که در شاهنامه بازتاب یافته است (ر.ک؛ کویاچی، ۱۳۸۰: ۱۸۵). پیرنیا کیخسرو را شکل دیگری از کوروش هخامنشی به‌شمار می‌آورد (ر.ک؛ پیرنیا، ۱۳۸۳: ۱۳۱). منظور ما در این پژوهش، قسم سوم، یعنی اسطوره‌زدایی به معنی تاریخی و حقیقی جلوه دادن عناصر و پدیده‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای است.

۲- پیشینه پژوهش

درباره اسطوره و تاریخ، صدها مطلب و اثر در قالب مقاله و کتاب یافت می‌شود که هر یک، ویژگی از ویژگی‌های اسطوره و تاریخ و را مورد بررسی قرار داده‌اند: از جمله کتاب *نخستین انسان و نخستین شهریار* از آرتور کریستنسن است که مطالبی را از کتب دوران اسلامی در باب شاهان پیشدادی ذکر شده که متفاوت از این پژوهش است. سرکاراتی در یکی از مقاله‌های کتاب *سایه‌های شکار شده* به جابجایی اسطوره اشاره کرده که جدا و متفاوت از اسطوره‌زدایی است. ذبیح‌الله صفا نیز در کتاب *حماسه‌سرایی در ایران*، مطالبی از کتب تاریخی بیان کرده است و به معرفی شاهان پرداخته است. صدیقیان در *فرهنگ اساطیری- حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام*، به جایگاه شاهان پیشدادی در متون تاریخی بعد از اسلام، به‌طور ویژه پرداخته است. کتب دیگری نیز به نوعی از این شاهان یاد کرده‌اند. مقالاتی هم در این عرصه تألیف شده که نام برخی از آنها در این مختصر آمده است، اما آنچه در این نگاره به چشم می‌خورد، پژوهشی است که برای اولین بار از این منظر انجام پذیرفته است.

۳- روش و پرسش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشد به حوزه موضوعاتی بپردازد که با وجود اینکه شخصیت افراد یا حوادثی که در آن نقل می‌شوند، مکان و زمانشان مبتنی بر اسطوره است؛ زیرا آنها مربوط به زمانی هستند که کتابت وجود نداشته است، اما نویسندگان آن بر اساس تمایل عمومی تلاش نموده‌اند که ثبت آنها را واقعی جلوه دهند و رنگ اسطوره را از رخسار آنها بزدایند.

۴- تجزیه و تحلیل

در این پژوهش، اسطوره‌زدایی پیشدادیان مورد بررسی قرار می‌گیرد و شخصیت‌های داستانی ایران که به پندار نگارندگان، اسطوره‌ای هستند، مورد تأمل قرار می‌گیرند؛ به این شیوه که زندگی و خویشکاری این شخصیت‌ها که بیشتر شاهان و پهلوانان باستانی ایرانی هستند با ویژگی‌های اسطوره‌ای آنها سنجیده می‌شود تا تمایز آنها با شخصیت‌های تاریخیشان آشکار گردد.

۵- کیومرث

این اسم در *اوستا* «گیه مرتین» آمده است. جزء اول آن (گیه)، به معنی «جان و زندگی» است، و به این معنی، در *اوستا* مکرر استعمال شده است و جزء دوم که «مرتین» باشد، صفت است؛ یعنی «مردنی و درگذشتنی» یا به عبارت دیگر، «مردم و انسان» (ر.ک؛ پورداود، ۱۳۷۷: ۴۶). در زبان اوستایی، به شکل Gayo-marat بوده است (ر.ک؛ بارتولومه، ۱۹۶۱م: ستون ۵۰۳-۴).

۱-۵) ویژگی‌های کیومرث اسطوره‌ای

۱- زندگی کیومرث در سه هزار سال

کیومرث در مدت سه هزار سال جهان را آسوده از مرگ، پیری، گرسنگی، تباهی و دشمن نگاه داشت و یک دوره سه هزارساله در صلح و آشتی به سر می‌برد، بی‌آنکه روح

شَر (اهریمن) بر او اثر بگذارد. در طی این سه هزار سال، حرکت نمی‌کرد، نمی‌خورد و سخنی نیز نمی‌گفت (ر.ک؛ کریستسن، ۱۳۷۷: ۳۵).

۲- سیمای ظاهری کیومرث

پهنا و طول او یکسان و قامت او چهارنای بود و درازای او پهنای او مساوی بود (ر.ک؛ دادگی، ۱۳۶۹: ۴۰). کیومرث از زیبایی شگفت‌انگیزی برخوردار بود و چشم هر جنبنده‌ای بدو می‌افتاد، بیهوش می‌گشت (ر.ک؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۰۲).

۳- پدید آمدن فلزات از تن او، بعد از مرگ فلزات

وقتی کیومرث فوت کرد، «چون تن کیومرث از فلز ساخته شده بود، هفت نوع فلز از تن او آشکار شد» (دادگی، ۱۳۶۹: ۶۶). زمینی که جان کیومرث در آنجا (از تن) بیرون رفته بود، تبدیل به زر شد و «از زمین‌های دیگر که اندام‌های گوناگون او آنجا از هم پاشیده بود، چندین فلز زیبای دیگر بیرون آمد» (کریستسن، ۱۳۷۷: ۳۵).

۴- رویدن گیاه از نطفه کیومرث بعد از مرگ

ارتباط نمونه نخستین انسان با نباتات نیز بُنمایه‌ای است که در اسطوره تکوین در میان ملت‌ها دیده می‌شود. از زری که از نطفه او به زمین ریخته شد، گیاهی روید و از این گیاه نخستین، زوج بشر تکوین یافت.

۵- نقش رستاخیزی کیومرث

در بندهشن آمده است: «در روز رستاخیز، نخست استخوان‌های کیومرث برانگیخته می‌شود و بعد استخوان‌های مَشی و مَشیانه و سپس استخوان‌های دیگر مردمان» (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۶).

۶- گفتگوی حیوانات

در لشکر کیومرث و طهمورث، دَد و دام و مرغ و پَری حضور دارند و بی‌شک آنها با هم گفتگو می‌کنند و ارتباط دارند (ر.ک؛ رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۱۲۱). این همان بُنمایه‌ای است که در اسطوره سامی دیده می‌شود.

۲-۵) کیومرث در شاهنامه و متون تاریخی

۱- نخستین شاه

آنچه در باب کیومرث در شاهنامه آمده، با اصل داستان در متون مزدایی و ایران باستان متفاوت است. اسطوره کیومرث در شاهنامه و اغلب تواریخ دوران اسلامی با نوعی جابجایی اسطوره از نمونه نخستین انسان به نخستین شاه تبدیل شده است. نمونه‌های نخستین انسان‌ها که در فرهنگ ایرانی واسطه و سبب به وجود آمدن انسان‌های دیگر می‌شوند و با مرگ آنها انسان‌ها از نیستی رهایی می‌یابند و آبادانی در جهان گسترش می‌یابد، در دوره‌های خردگرایی به نخستین شاه تغییر شکل می‌دهند (ر.ک؛ مالمیر، ۱۳۸۴: ۵۳). در اساطیر کهن و میانه، کیومرث در شمار نخستین انسان است، اما تصور نخستین انسان بودن در شاهنامه که زیر تأثیر عقاید اسلامی، وجودی نامعقول می‌نمود، کنار گذاشته شده است و او در این کتاب به صورت نخستین خدیو درآمده است. اگر شاهنامه جز این بود، روح زمان در آن منعکس نمی‌گشت و هرگز تا عصر ما نمی‌رسید (ر.ک؛ بهار، ۱۳۷۶: ۳۹).

۲- کیومرث دیندار

در متون تاریخی، کیومرث پادشاه واقعی دینداری است. این متون که همگی در دوران ظهور و گسترش اسلام در ایران نگاشته شده‌اند، اغلب رنگ و بوی اسلامی دارند. از این رو، پادشاهان اسطوره‌ای ایرانی، مانند مسلمانان عابد هستند و زندگی‌شان اسلامی است. معتبرترین و نامدارترین این تاریخ‌ها، تاریخ الرسل و الملوک طبری است. در این کتاب آمده است: «مردمان را اختلاف است به کار کیومرث اندر، گروه عجم گویند که او آدم است و خلق همه از اویند و او را گلشاه خواندندی که از گل آفریده بود و بر گل پادشاهی کرد و نخستین پادشاه اندر جهان او بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۵۹). چیرگی تفکر اسلامی بر اندیشه طبری به خوبی مشهود است. نخستین خطبه شاهی کیومرث را که طبری به عربی ثبت کرده است، با حمد و ستایش خداوند آغاز می‌گردد.

۳- نسب داشتن

برشمردن پدران کیومرث تا آدم و از فرزندان او یاد کردن

فارسنامه داستان کیومرث را از تاریخ گردیزی گرفته است و تنها تفاوتی که بین محتوای این دو کتاب دیده می‌شود، این عبارت فارسنامه است که بعضی از اهل تواریخ می‌گویند کیومرث بعد از نوح بود و نسبت او را چنین آورده است: «حام بن یافث بن نوح، علیه السلام» (ابن بلخی، ۱۳۶۴: ۲۶).

۴- خویسکاری شاهان

نسبت دادن خویسکاری‌های شاه واقعی به کیومرث، از جمله آبادانی و شهرسازی به روایت طبری، شهر بلخ را کیومرث بنا کرده است. پادشاهی کردن و ایراد خطبه، گلشاه بودن، گرد جهان همی گشتن، آبادانی همی کردن، با هیبت و بالا بودن، از ادريس جامعه دوختن آموختن و... همگی نشانه‌هایی از شخصیت واقعی هستند که طبری برای کیومرث قائل است (ر.ک؛ طبری، ۱۳۷۸: ۵۹).

۵- کیومرث و آدم

در تاریخ گردیزی آمده است: «گبرکان دعوی می‌کنند که این کیومرث، آدم بوده است و فرزند او که مسلمانان شیت بن آدم خوانند. گبرکان او را مَشی بن کیومرث خوانند، اتفاق است که اول کسی که از میان آدمیان پادشاه شد، اوست و عمر او هزار سال بود. هوشنگ که چهارم بطن بود از فرزندان او، ولی عهد گردانید» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۴).

۶- در غار و بر زمین زیستن

«کیومرث اولین مردی است که بر زمین ظاهر شده و پارسیان او را گلشاه خوانند؛ زیرا تنها بر گل شاهی کرده است. کیومرث را شیت و فرزند چهارم آدم می‌نامند. پادشاهی او را ۷۰۰ سال ذکر می‌کنند» (مجمل التواریخ و القصص، بی تا: ۲۳).

در تاریخ گزیده آمده است: «کیومرث فرزند هفتم نوح... پیش از او شاه نبوده است. مقام او در غارها بود و پوست پوشید و در آخر عمر عمارات ساخت... اصطخر فارس، دماوند و شهر بلخ به دست او ساخته می‌شوند» (مستوفی، ۱۳۶۹: ۵۹). تاریخ بناکتی نیز کیومرث بن یافث را اولین شاه زمین می‌داند که هزار سال عمر کرده است و چهل سال پادشاه بوده است. ترکستان را او عمارت کرد. گرگان را عمارت کرد. گویند بنیاد شهر

ساختن را کیومرث نهاد و شهر بنا کرد و اصطخر در دماوند او ساخت (ر.ک؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۱۸).

در *مجمعل فصیحی* آمده است: «اول کسی که پادشاهی کرد، کیومرث بود. مغان گویند: او آدم است و عده‌ای او را کیومرث بن اشکهند بن ارم بن سام بن نوح گویند. اما اصلح آن است که او پسر یافث بن نوح است. او شهرهای اصطخر و دماوند را ساخت. پیش تر از او کسی شهر نساخته بود، سیامک پسر او بود که به دست دیوان کشته شد و شاهی نکرد» (خوافی، ۱۳۸۶: ۱۵).

۶- هوشنگ

در *شاهنامه*، هوشنگ جهانداری با رأی و داد توصیف شده است که بر هفت کشور فرمانروایی می‌کند و به فرمان ایزدان دادگر به داد و دهش تنگ کمر بسته است (ر.ک؛ فردوسی، ۱۳۸۷: ۹). ویژگی‌های ذیل را در اسطوره و تاریخ دارد.

۱-۶ هوشنگ اسطوره‌ای

۱- نخستین بنیانگذار

هوشنگ «نوما»ی ایرانیان و نخستین بنیانگذار ملت ایران است (ر.ک؛ کارنوی، ۱۳۸۳: ۵۴).

۲- مبدع و مخترع

در دوران پادشاهی هوشنگ، از اختراعات و نوآوری‌ها سخن می‌رود و معمولاً این شیوه آموزشی و آفرینش، مربوط به نمونه‌های نخستین بشر است (ر.ک؛ صفا، ۱۳۹۰: ۴۱۰).

۳- کشف آتش

داستان هوشنگ و پرتاب سنگ به سوی مار و کشف آتش، بُنمایه نبرد قهرمانان اسطوره‌ای با اژدها را تداعی می‌کند. ژرف‌ساخت این داستان در اسطوره‌های مختلف جهان دیده می‌شود (ر.ک؛ فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۰).

۴- داشتن فره

هوشنگ، فرهمند است و با ایزدان سخن می گوید. این خدایان درخواست او را می پذیرند و به او فرمانروایی و غلبه بر دیوان و پریان را عطا می کنند و پس از کیومرث، او را نخستین شاه می خوانند. هوشنگ برای آناهیتا قربانی می کند: «هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند او را پیشکش آورد» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۳۰۱).

این ویژگی ها، نشانه اسطوره بودن هوشنگ است.

۶-۲) هوشنگ در کتاب های تاریخی

۱- پادشاهی هوشنگ

این شاه نیز در تاریخ به صورت شاه واقعی جلوه گر شده است و مورخان آثار و بناهایی به او نسبت داده اند، چنان که نوشته اند: «کیومرث در حیات خود، پادشاهی را به نبیره خود، هوشنگ بن سیامک داد» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸ و خوافی، ۱۳۸۶: ۲۰). طبری می نویسد: «پانصد سال گویند پادشاه بود. پانصد سال بزیست، پس بمرد» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۸)، «چهل سال پادشاهی کرد» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۵). در *مجمل التواریخ* آمده است: «پادشاهی هوشنگ چهل سال بود و به مرگ بیرون شد از جهان» (*مجمل التواریخ و القصص*، بی تا: ۳۹؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۲۹؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۶؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸؛ اهری، ۱۳۸۸: ۳۸ و خوافی، ۱۳۸۶: ۲۰).

۲- نسب سازی برای هوشنگ

«پس از کیومرث، پادشاهی، اوشهنگ بگرفت و این اوشهنگ نه پسر کیومرث بود، پسر مهلائیل بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۸). گردیزی آورده است: «هوشنگ چهارم بطن بود از فرزندان کیومرث» (گردیزی، ۱۳۶۴: ۶۵). در *مجمل التواریخ* آمده است: «اوشهنگ بن فراوک بن سیامک بیمشی بن کیومرث و به روایتی گویند پسر مهلائیل بود، نبیره آدم و فردوسی پسر سیامک گوید» (*مجمل التواریخ و القصص*، بی تا: ۲۳). *فارسنامه* نسب او را از روی گردیزی نوشته است (ر. ک؛ ابن بلخی، ۱۳۶۴: ۲۷)؛ «ابن سیامک بن کیومرث بعد از

جد، پادشاه شد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۶)؛ «اوهوشنگ بن فراول بن سیامک بن کیومرث بنامیم، بن لاود بن ارم بن سام بن نوح» (اهری، ۱۳۸۸: ۲۷).

۳- آبادانی کردن

«جهان آباد کرد و خلق را به خدای - عزّ و جلّ - خواند. نخستین کسی که تخته ببرد از درختان و درها کرد خانه‌ها را، او بود و کان‌های زر و سیم و آهن، او بیرون آورد، و آب‌ها در جوی او براند. دیوان را از آبادانی بیرون کرد» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۸).

۴- دینداری

در تاریخ طبری آمده است: «مغان گویند هوشنگ بُت پرست بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۸). گردیزی گفته است: «پارسیان گویند هوشنگ و برادرش پیغمبر بودند» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۵). بر پایه نوشته‌های *مجمَل التّواریخ* است: «به روزگار هوشنگ و طهمورث پیغمبر، اخنوخ بود و آن ادریس پیغمبر است» (*مجمَل التّواریخ و القصص*، بی تا: ۸۹). ابن بلخی ذکر کرده است: «هوشنگ یا برادرش، پدر خنوخ بوده‌اند و اخنوخ، نام ادریس است» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰)؛ «ادریس پیغمبر، معاصر او بود» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۶)؛ «عجم گویند: پیغامبر بود» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸).

در تاریخ گردیزی ساختن عبادت گاه‌ها، آموزش خداپرستی، راندن دزدها و مفسدان به بیابان‌ها از کارها هوشنگ به شمار آمده است (ر.ک؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۴). تاریخ گزیده به استخراج فلزات و حلیات از معادن به دست هوشنگ اشاره کرده، اما او را اول شاهی دانسته است که در پند و اندرز سخن گفته است (ر.ک؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۶).

۵- از سنگ آهن بیرون آوردن و ساختن سلاح و عمارت کردن

«از سنگ آهن بیرون آورد و سلاح ساخت و طریق زهد و تجرّد داشت و همواره به عبادت مشغول بود» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸)؛ «خلق در عهد او بسیار شدند، به جهت دفع مفسدان، کشت و زرع بنیاد نهاد، جوی‌ها بساختند، بدان را کُشتن گرفتن فرمود» (اهری، ۱۳۸۸: ۳۸)؛ «شهر کوفه او بنا کرد و شهر سوس گویند، او کرد و آب‌ها در جویی او براند» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۸)؛ «به اعمال عراق رفت و شهر بابل بنا کرد و روی به دیار شام و مغرب نهاد و شهر سوس را بنا کرد» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۶ و ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۲۸)؛ «اصطخر را

وی بنا نهاد و اصل شارستان وی کرد و به سواد کوفه شهری کرد که گویند خود کوفه است» (مجمَل التّواریخ و القصص، بی تا: ۳۹).

۶- علم آموزی

بر اساس گزارش خوافی: «گویند خط نبشتن و علم نجوم خواندن در عالم به زمان او پیدا شد» (خوافی، ۱۳۸۴: ۲۰).

۷- طهمورث

۱-۷) طهمورث در اسطوره

۱- نام طهمورث در اوستا

صورت اوستایی نام طهمورث، تخمه/اوروپ است: Taxma Urupay (بارتلومه). جزء اول این نام همان است که در فارسی «تَهَم» شده است و در ترکیباتی چون «تَهمتن» دیده می شود. معنی جزء دوم دقیق معلوم نیست. بهار نوشته است: «شاید Urupay در معنی روباه مربوط باشد. در پهلوی، نام این جانور را به راسو ترجمه کرده اند» (بهار، ۱۳۷۶: ۱۹۰). کلمه «تَحَم» در اوستا مکرر استعمال شده است و در فارسی تَهَم شده است. این واژه در شاهنامه، لقب رستم و به معنی قوی اندام و بزرگ پیکر است. معنی جزء دوم که «اُروپ» باشد، به طور دقیق معلوم نیست (ر.ک؛ پوردادود، ۱۳۷۷: ۱۳۹).

۲- دومین پادشاه پیشدادی و چهارصد سال پادشاهی کردن

مورخان طهمورث را دومین پادشاه پیشدادی ذکر کرده اند و این تقریباً با آنچه در دیگر متون مقدس درباره طهمورث مندرج است، منطبق می باشد. بندهشن می گوید: او برادر جمشید بود. این دو شاه نخستین افسانه اوستایی، احتمالاً با «ترگیتائوس»، نخستین انسان افسانه ای سکاها و پسرش، «ارپوکسائیس» یکی هستند (ر.ک؛ کریستنسن، ۱۳۷۷: ۱۷۵). مدت پادشاهی او را چهارصد سال و بعضی هزار سال دانسته اند (ر.ک؛ رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۲۲۲).

۳- شیوه پادشاهی

کارهایی که به طهمورث نسبت داده‌اند، همان است که به هوشنگ نسبت داده شده‌است. این شباهت‌ها که گاهی به حدّ این‌همانی می‌رسد، به همان اصل اساطیری آنها برمی‌گردد که همگی نمونه‌های آغازین هستند و ممکن است با جابجایی و دیگرگونی اسطوره به شکل‌های دیگری درآمده باشند.

۴- سی سال زندگی و بر دیوان فرمان راندن

طهمورث در طول سی سال، هنرهای مختلفی از دیوان برون می‌کرد. این عمل در حقیقت، شبیه به همان سی سال پادشاهی کیومرث و بیان‌کننده الگوی انسان نخستین است که سی سال زندگی می‌کند و پس از سی سال بر اثر دشمنی اهریمنی و به دست او کشته می‌شود. در شاهنامه، انسان نمونه آغازین، تبدیل به شاه شده است و به عوض کشته شدن و زادن و پدید آمدن انسان‌ها، پادشاهان آغازین سی سال پادشاهی می‌کنند. طهمورث هم با سی سال کار اجباری کشیدن از دیوان و سی سال پادشاهی، به ترفند دیوان کشته و مرگ او سبب زایش می‌شود (ر.ک؛ مالیر، ۱۳۸۴: ۶۸).

۵- دینداری و صاحب فرّه بودن

طهمورث در شاهنامه پسر هوشنگ است. این شاه اسطوره‌ای به حدّی از شایستگی می‌رسد که فرّ ایزدی از او بتابد (ر.ک؛ فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۱). از نظر نیکو صورتی و نور سعادت الهی که به فارسی فرّ ایزدی می‌نامند، مانند کیومرث بود (ر.ک؛ کریستنسن، ۱۳۷۷: ۲۴۴).

۶- نوآفرینی

اقدامات او مانند دیگر نمونه‌های نخستین انسان است. با این اختراعات، او بخشی از پایه‌های فرهنگ و مدیّت بشر را پی‌ریزی کرده است (ر.ک؛ فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۱). علاوه بر اینها، اختراع الفبا و خط، جنگ‌افزار، ارتباط با ایزدان، اهلی کردن برخی حیوانات مفید، شکار با باز و شاهین، و ده‌ها مورد دیگر، دال بر اسطوره‌ای بودن تهمورث است.

۷- جنگ طهمورث با دیوان

با توجه به متون دینی و شاهنامه، طهمورث با دیوان و موجودات اهریمنی جنگیده است (ر.ک؛ همان).

۷-۲) طهمورث در تاریخ

اینک به بررسی تاریخی به این شاه اسطوره‌ای می‌پردازیم.

۱- داشتن خوری و خصلت شاه واقعی

در متون تاریخی، طهمورث شاهی است واقعی و عمر و پادشاهی او، آغاز و انجام حقیقی دارد: «او بر اسب نشستن و زین بر نهادن آورد و استر به جهان، او پدید آورد و اشتر بار نهادن و یوز را شکار آموختن، او آورد، و نخست او بر تخت نشست» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۹)؛ «به وسیله سه دیو که اسیر کرده بود، طنبور و ابریشم و انگبین ساخت» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۶)؛ «نوشتن و خواندن در عهد او بود. بسیاری از جانوران وحشی اهلی کرد و شکار آموخت» (مجم‌التواریخ و القصص، بی تا: ۳۹). فارسنامه ساختن تمثال و بُت از مردگان و نیز آغاز روزه داشتن را به دوران او منسوب می‌دارد (ر.ک؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۲۹). بنا به عقیده بناکتی، «ترتیب معیشت و اسباب زندگانی بر وجه اصلح، او پدید آورد. سنت روزه از زمان او پدید آمد» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸). او صاحب علم و اندیشه بود و «از جمله اندیشه‌های او یکی آن بود که کتابت به پارسی بنیاد نهاد، بر بیست و چهار حرف» (اهری، ۱۳۸۸: ۳۹).

۲- عمارت ساختن

«کهن‌دیز و آمل و طبرستان او ساخت» (طبری، ۱۳۷۸: ۹۰). گردیزی می‌گوید: «مرو و قهندز او بنا افکند» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۶). در مجم‌التواریخ آمده است: «کهندز، مرو و شهرستان بابل و کردآباد و مهرین و سارویه و شهر بلخ این همه بناها از طهمورث است» (مجم‌التواریخ و القصص، بی تا: ۳۹). بر پایه نوشته‌های ابن بلخی، «کهندز و مرو او کرده است و در اصفهان همچنین دو بناء قدیم است که از آثار اوست؛ یکی مهرین، دوم سارویه» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۲۹). مستوفی هم اشاره کرده است: «از آثار طهمورث، کهن‌دیز مرو است و آمل طبرستان و اصفهان و بابل و کردآباد، از جمله مداین سبعة عراق عرب»

(مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۰)؛ «چهار شهر بنا نهاد؛ بشاور از فارس و کهرار مرد (۴) و مهریز (۴) و ساریه از عراق» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸). اهری می نویسد: «چند شهر او بنا نهاد. شهری بنیاد نهاد و نام او شوش کردند؛ یعنی به لغت پارسی خوش. بعد از آن شهری دیگر بنیاد نهاد. آن را شوشتر نام نهاد. بعد از آن کهنَدِز و آمل و طبرستان و قلعه اصفهان را بنا نهاد» (اهری، ۱۳۸۸: ۳۹). خوافی، ساختن قهندز مرو و قلعه قاین و در طبرستان شهر آمل را به طهمورث نسبت می دهد (ر.ک؛ خوافی، ۱۳۸۴: ۴۰).

۳- دینداری

طبری بر این اعتقاد است که «طهمورث بر دین ادریس بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۹)؛ «به روزگار هوشنگ و طهمورث پیغمبر، اخنوخ بود، و آن ادریس پیغمبر است، وزیر طهمورث را نام بود و مبارزان او یکی عوج عناق و دیگری لوبیل پسر زاده هاییل و انواخ پسر زاده اتیال» (مجمَل التواریخ و القصص، بی تا: ۸۹). مستوفی نوشته است: «هم در زمان او منتبّی صاحب بدعت، خلق را دعوت کرد و گمراه گردانید به ستاره پرستی» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۰). خوافی هم می نویسد: «سنت روزه از زمان او پیدا شد. در اصفهان بر کوه، آتشگاه ساخت و بر کناره زرینه رود، عبادتخانه ساخت و تا روزگار گشتاسب، آن خانه را معظم می داشتند» (خوافی، ۱۳۸۶: ۴۰).

۴- مدّت عمر و پادشاهی و مرگ

بر اساس گزارش طبری، «پادشاهی او چهل سال بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۸۹). در مجمَل التواریخ آمده است: «مدّت سی سال پادشاه بود. پس بمُرد. مرگ او به ایران شهر بود» (مجمَل التواریخ و القصص، بی تا: ۳۹). دیگر تواریخ هم به این نکته اشاره کرده اند: «پادشاهی طهمورث سی سال بود و از جهان به مرگ خود برفت» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۲۹ و ر.ک؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۰؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸ و خوافی، ۱۳۸۶: ۲۰). در باب مدّت عمر و پادشاهی او، «علمای تاریخ گویند پادشاهی طهمورث سی سال بود و عمر او هزار سال و بعضی گویند پادشاهی او هزار سال بود و روزگار او به سر آمد» (اهری نجم، ۱۳۸۸: ۳۹).

۸- جمشید

۸-۱) جمشید اسطوره‌ای

جمشید شخصیت اسطوره‌ای است که از فرهنگ هند و ایرانی، وارد فرهنگ و اسطوره ایرانی شده، در ادبیات سنسکریت نام جمشید، یم (Yama) و نام پدرش ویوسنوت (Vivasvant) است که در مذهب ودایی، صاحب نوعی الوهیت است (ر.ک؛ حسین زاده، ۱۳۸۴: ۳۶).

۱- پادشاهی

در ایران جَم به سبب فرمانروایی هزارساله‌اش بر زمین مورد تکریم بسیار است. از ویژگی‌های این فرمانروایی، نعمت و آسایش است. تا جایی که وقتی شهریار جَم سر آمد، و این زمین پُر شده از رَمه‌ها، ستوران، مردمان، سگان و پرندگان، و آتشان سرخ سوزان، و رَمه‌ها، ستوران و مردمان بر این زمین جای نیافتند (ر.ک؛ دوستخواه، ۱۳۷۱: ۶۶۶). این برخورداری و افزایش جمعیت باعث شد که جَم به ناچار در سه مرحله زمین را گسترش دهد (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۱: ۶۶۸). از این رو، جَم آغازینه یا پیش‌نمونه آرمانی همه شهریاران و الگویی است که همه فرمانروایان به او رشک می‌برند و در ایران بیش از خدا بودن، به هیئت شهریار در آمده (جابجایی اسطوره) و در اوستا، کتب تاریخ و شاهنامه آمده است که جَم در آخر عمر به واسطه خودستایی و دروغ‌گویی مغضوب پروردگار گردید.

۲- سرور مردگان

در اساطیر ودایی، جَم سرور مردگانی است که به سعادت ابدی رسیده‌اند. او خدای جهان ودایی و با خدای آتش در ارتباط است. او گاهی نام خداوند دارد. او برترین آسمان را در اختیار دارد و در آنجا مسکن گزیده است (ر.ک؛ بهار، ۱۳۶۲: ۱۷۵).

۳- ساختن دژ جمکرد

جمشید به سبب ساختن دژ جمکرد نیز مورد ستایش است. بعد از آنکه آفریدگار به جَم هشدار می‌دهد که سه زمستان دهشتناک در پیش است (ر.ک؛ دوستخواه، ۱۳۷۱: ۶۷۰)، جمشید دژ جمکرد را برای جلوگیری از آفت نابود شدن نسل انسان و حیوانات به دستور

آفریدگار ساخت تا بهترین نمونه انسان و سایر موجودات زنده را در زیر آن گرد آورد تا از تباه شدن نجات دهد (ر.ک؛ همان). این امر همانندی زیادی با داستان توفان نوح در اسطوره سامی نشان می‌دهد. از آنجا که در باورهای سایر ملل، این همانندی وجود دارد، یک بنمایه اسطوره‌ای مشترک در میان اقوام و ملت‌هاست.

۴- مطیع ساختن دیوان و ارتباط با خورشید

جمشید از برکت و شکوهی که دارد، دیوان را مطیع فرمان خود می‌کند و مال و مکتب آنها را باز می‌ستاند (ر.ک؛ کریستنسن، ۱۳۷۷: ۴۱۷). این کار همان است که در اسطوره سامی به سلیمان پیغمبر نسبت می‌دهند. در ایران، شباهت بین خورشید و جم بیشتر است و صفاتی که در قدیم برای توصیف جمشید به کار می‌رفت، این نظر را تأیید می‌کند (ر.ک؛ همان: ۴۱۸).

۵- همیشه جوان بودن مردم

پیر نشدن یکی از عواملی است که واقعیات جاری حیات را نفی می‌کند. در روزگار جمشید، همه جوان و به هیئت پانزده سالگان بودند و بیماری و مرگ نبود (ر.ک؛ صفا، ۱۳۹۰: ۴۲۰).

۶- داشتن فر و سه‌جنبه‌ای بودن

جمشید فر داشت و پس از آنکه جمشید دچار گناه شد، فر از او بگسست. بار اول به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت و ایزد مهر، دارنده چراگاه‌های فراغ، برگرفت. دومین بار فر بگسست و فریدون آن را گرفت و بار سوم از آن گرشاسب شد. این سه نمودار سه‌جنبگی جمشید است. جنبه‌ خدایی به ایزد مهر اختصاص یافته است و جنبه پادشاهی به فریدون و جنبه پهلوانی به گرشاسب رسیده است (ر.ک؛ مختاری، ۱۳۷۹: ۸۱). در شاهنامه، جمشید هم مقام شاهی دارد و هم موبد است (ر.ک؛ فردوسی، ۱۳۷۸: ۱۲).

۷- مدت پادشاهی و همبستری با پریان و سفر جادویی به دوزخ

زیبایی شگفت‌انگیز، سلطنت هزارساله، همبستری با پریان، ورجاوندی، انوشکی و بی‌مرگی بخشیدنش و سفر جادویش به دوزخ (ر.ک؛ سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱۰۴) حاکی از این است که جم سرشتی ایزدی دارد و شخصیتی اسطوره‌ای است، نه حقیقی.

۸-۲) جمشید در تاریخ

۱- نسب‌سازی

طبری می‌نویسد: «جمشید برادر طهمورث بود و طهمورث پسر ویگونگهان ابن اینکهند بن اوشهنگ بود» (طبری، ۱۳۸۴: ۹۰). در تاریخ گردیزی آمده است: «جمشیدبن ویونگهان» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۶). در مجمل‌التواریخ، «برادر طهمورث بود» (مجم‌التواریخ و القصص، بی تا: ۲۵). ابن بلخی نسب جمشید را همچون طهمورث می‌داند (ر.ک؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰). مستوفی نوشته است: «جمشیدبن طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۰). گویند: «جمشیدبن طهمورث بود» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸) و «نسب او جمشیدبن ویونگهان بود» (اهری، ۱۳۸۸: ۳۹). خوافی هم او را «برادرزاده طهمورث» می‌پندارد (خوافی، ۱۳۸۶: ۲۱).

۲- کارهای بدیع

بر پایه سخنان طبری، «سلاح کردن او آورد، شمشیر و حرب و کار کرد، ابریشم و قز و رنگ‌های الوان، دیوان را فرمود تا گرمابه نهادند و گوهر از دریا برآوردند و راه‌ها نهادند از شهر به شهر و همه مردمان را چهار گروه کرد» (طبری، ۱۳۷۸: ۹۰). دیوان را فرمود تا کان‌ها کنند و جامه‌ها رنگ فرمود کردن، مردمان را به چهار گروه کرد (ر.ک؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۰). تاریخ گردیزی، علاوه بر آنچه در تاریخ طبری آمد وضع علم موسیقی، برپایی جشن سده، بُت‌سازی و رواج بُت‌پرستی را به دوران جمشید نسبت داده است (ر.ک؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۸۱)؛ «به ترتیب امور مملکت و ادوات و آلات حرب و استناب (اشاعه) صنایع مشغول شد. گفته‌اند: اول کسی که علم طب شروع نمود، یابال بن لامح از فرزندان قابیل بن آدم بود در زمان جمشید، و برادر یابال به نام یوبال علم موسیقی وضع کرد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۱). خوافی می‌نویسد: «جمشید بعد از هزار سال شمسی از هبوط آدم، پادشاه شد. فیثاغورث حکیم در زمان او بود و واضح موسیقی فیثاغورث است (ر.ک؛ خوافی، ۱۳۸۶: ۲۱).

۳- آبادانی کردن

جمشید «سرای بزرگی در اصطخر ساخت که امروز ستون‌های آن مانده است و آن را چهل مناره خوانند» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۹). در مجمل فصیحی، به ستون‌های سرای شهر

اصطخر، ساختن کشتی و گرمابه و ابریشم و جامه اشاره شده است و نیز کاشتن انواع اشجار از کارهای جمشید دانسته شده است (ر.ک؛ خوافی، ۱۳۸۶: ۲۱).

در *مجمَل التواریخ* ذکر شده است: «شهر بابل و اصطخر فارس و همدان و طوس او بنا کرد» (*مجمَل التواریخ و القصص*، بی تا: ۴۰). همچنین، آمده است: «عمارت‌های وی مدینه تیسفون بود، از مداین و بر دجله پُلی ساخت و آن را اسکندر رومی خراب کرد» (همان)؛ «اصطخر فارس را دارالملک ساخت و سه قلعه ساخت و آن را سه گنبدان نام نهاد» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۲). همچنین، نوشته‌اند: «شهر اصطخر فارس را عمارت کرد و سرای بزرگ در وی بساخت که امروز ستون‌های آن مانده است» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۹ و ر.ک؛ خوافی، ۱۳۸۶: ۲۱)، «و چند پاره شهر بنا فرمود، چون بابل و اصطخر و همدان و کوره طبرستان عمارت فرمود» (اهری، ۱۳۸۸: ۴۰).

۴- دینداری جمشید و هم‌زمانی با پیغمبری

طبری بر این باور است که «جمشید بردین ادریس بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۹۰). *مجمَل التواریخ* هم به این نکته اشاره کرده است: «اندر عهد جمشید، هود پیغامبر بود و همه عالم از انس و جن مسخر او بودند» (*مجمَل التواریخ و القصص*، بی تا: ۸۹)؛ «جمشید بعد از هزار سال از تاریخ آدم، پادشاه شد» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۸). بعضی علماء بر آنند که ادریس در زمان جمشید بود و سلطنت جمشید پیش از توفان بود و بعضی بر آنند که جمشید سلیمان پیغمبر را گویند و گویند هود در زمان او بود و او را به قوم عاد فرستاد و عم‌زادگان وی بودند، و این قصه نیز در *قرآن مجید* یاد کرده‌است (ر.ک؛ اهری، ۱۳۸۸: ۴۰).

۵- عمر، مدّت شاهی، شیوه مرگ

به شهادت طبری، «چون از پادشاهی جم هفتصد سال بگذشت از کنار پادشاهی او مردمی برخاست» (طبری، ۱۳۷۸: ۹۲)؛ «هفتصد سال بنشست که اندر این روزگار، در دسرش برنخاست» (همان: ۹۱)؛ «ضحاک او را همی طلب کرد. تا از پس صد سال او را یافت و به ارّه هزاردندان پاره کرد» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۷)؛ «گویند: پادشاهی جمشید هفتصد و شانزده سال بود تا به آخر، اسیر افتاد و پیش ضحاک آورند، به استخوان‌ماهی که ارّه را ماند، به دو نیم کردندش و از آن پس بسوختند» (*مجمَل التواریخ و القصص*، بی تا: ۳۹). همچنین، در *مجمَل التواریخ* آمده است: «کشتن جم چنان بود که ارّه بر سرش نهادند

و تا پای به دو نیم کردند» (همان: ۹۳)؛ «مدت مُلک او هفتصدوشانزده سال بود. بگریخت و ضحاک او را طلب کنان بر پی او می رفت. تا او را دریافتند و به ارّه بدو نیم کرد» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۰).

مستوفی می نویسد: «مدت پادشاهی جمشید هفتصد سال [بود]، عاقبت از ضحاک بگریخت. صد سال گرد جهان می گشت تا وفات یافت» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۱). بناکتی در باب جمشید می گوید: «چون مدت پادشاهی او به هفتصد سال رسید، متکبر شد و دعوی خدایی کرد. خدای شداد عاد را برانگیخت تا برادرزاده خود، ضحاک بن علوان را فرستاد تا جمشید را هلاک کرد» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۹). اهری هم «پادشاهی جمشید را هفتصد سال می داند و می گوید: در همه عالم، پادشاهی او را بود» (اهری، ۱۳۸۸: ۳۹). در فرجام، «ضحاک او را بگرفت و به قتل آورد و جهان بر او سرآمد» (همان: ۴۱). خوافی هم معتقد است: «ضحاک او را هلاک کرد. مدت پادشاهی جمشید هفتصد و شانزده سال بود» (خوافی، ۱۳۸۶: ۲۱).

۹- فریدون

۹-۱) فریدون در اسطوره

بارتولومه می گوید این نام که در اوستایی به صورت *Θraētaona* آمده است، احتمالاً با *Orita* (اسم خاص) و *Orite* (اسم خاص) در پیوند باشد (Bartholomae, 1961: 442, 799 & 807). فریدون در *اوستا*، شخصیتی نیمه خدایی و لقب او اژدرهاکش و پسر آبتین است. در *شاهنامه*، فریدون از نژاد جمشید و شاهی آرمانی است و دوران حکومت او سراسر داد است و دهش (ر.ک؛ صفا، ۱۳۹۰: ۴۲۰) باید افزود که نشانه های اسطوره بودن در زندگی و دوران پادشاهی او آشکار است و از قراین به خوبی مشهود است. وی شخصیت اسطوره ای هند و ایرانی است و ممکن است در اسطوره ایرانی تبدیل به شاه شده باشد. در *زامیادیشْت* آمده که فرکیان پس از جدایی از جمشید به ثراتئون از خاندان ائوی رسید که از همه مردمان، مگر زرتشت پیروزتر بود (ر.ک؛ همان: ۴۵۱). شیوه پرورش فریدون با بسیاری از اسطوره های دیگر جهان همانندی دارد و این حاکی از بُنمایه مشترک اسطوره ای بین ملتهاست. از ادبیات ودایی برمی آید که خدایی به نام «تریته» در اساطیر

هند و ایرانی وجود داشت و در ادبیات فارسی، شاهنامه، نشانی از تربته نیست، ولی تصوّر می‌رود که فریدون همان تربته ودایی است (ر.ک؛ بهار، ۱۳۷۶: ۸۸).

۱- وضع جسمانی

قابل قیاس نبودن اندام او با هیچ انسانی که بالای او به قدّ نه نیزه بود و پهنا، و سینه او چهار نیزه بود و پهنای سرین او به قدّ سه نیزه بود و سلاح در وی کار نمی‌کرد (ر.ک؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۲۶).

۲- کشتن اژدها

او نیز مانند تربته، اژدهایی سه سر را می‌کشد و زنان او را آزاد می‌کند. با همه این شباهت‌ها، تردیدی در اصل خدایی فریدون بار نمی‌ماند (ر.ک؛ بهار، ۱۳۷۶: ۸۸). اژدها کشی او، ما را متقاعد می‌سازد که فریدون را شخصیتی واقعی به حساب نیاوریم.

۳- شنیدن صدای سروش

در شاهنامه آمده است که فریدون صدای سروش را می‌شنید. شنیدن صدای سروش خجسته نیز دلیل دیگر بر اسطوره بودن فریدون است (ر.ک؛ فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۹).

۹-۲) فریدون در کتاب‌های بعد از اسلام

او در کتاب‌های تاریخی و نوشته‌های اسلامی، پادشاهی حقیقی است و ویژگی‌های ذیل را داراست:

۱- نخستین کسی بود که نام «گی» گرفت

بناکتی گوید: «فریدون بر عادیان مستولی شد و بیشتر معموره عالم را بر سه پسر خود تقسیم کرد» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۰)؛ «نخستین کسی بود از ملّک که او را گی خواندند. عادل بود و بانصاف. مظالم‌های ضحاک تفحص کرد، در جمله علوم دست داشت؛ از طب و نجوم و فلسفه» (اهری، ۱۳۸۸: ۴۴).

۲- همزمان بودن با نوح

در تاریخ طبری آمده است: «مردی نیکوروی بود از فرزندان جمشید و به نوح بگرویده بود و با نوح به کشتی اندر بود و از آن هشتاد تن بود. فریدون از فرزندان او بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۱۰۴).

۳- داشتن اصل و نسب

در *مجمّل التواریخ و تاریخ گردیزی* آمده است: «فریدون بن اثقیان» (*مجمّل التواریخ و القصص*، بی تا: ۲۶ و نیز ر. ک؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۸). ابن بلخی هم ذکر کرده است: «فریدون بن اثقیان پیر گاو بن اثقیان فیل گاو بن اثقیان ثور گاو بن اثقیان بور گاو بن اثقیان گور گاو بن اثقیان سیاه گاو بن اثقیان اسپید گاو بن اثقیان سهر گاو بن اثقیان رمی گاو بن اثقیان بن اثقیان بن فروست بن جمشید الملک» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۲ و اهری، ۱۳۷۸: ۴۲). بر پایه گزارش‌های دیگر: «ابن آبتین بن اثقیان از نسل جمشید. بعضی گفته‌اند از آبتین تا جمشید هشت واسطه بوده‌اند و همه را نام اثقیان بود» (گردیزی، ۱۳۶۲: ۸۳ و بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۹). خوافی هم نوشته است: «فریدون اثقیان از فرزندان جمشید بود و گویند پسر آبتین از فرزندان طهمورث بود» (خوافی، ۱۳۸۶: ۲۲).

۴- عدالت و دادگری

«فریدون بر جهان عدل و داد کرد. نخستین ملکی که به نجوم اندر نگریست و به علم طب نیز او رنج برد. نخستین کسی که بر پیل نشست، از ملکان فریدون بود» (طبری، ۱۳۷۸: ۱۰۷)؛ «حقّ کاوه بگزارد و درفش او در خزینه نهاد، علم عزیمت به مردم آموخت و علم طب او آورد. جشن مهرگان او آورد. خر را بر اسب افکند تا استر تولد کرد و جهان را بر پسران بخش کرد» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۷۱).

۵- علم طب و فلسفه

«اول کسی بود که علم طب نهاد، در فلسفه دستی تمام داشت و اهل فضل را حرمتی داشتی، مهرجان را روز پادشاهی، او رسم کرد، سیرتی نهاد درو عدل و داد، هر چه ظلم از مردم ستنده بودند، فرمود تا باز دادند زمین‌ها و ضیاع که ضحاک از مردم گرفته بود، به آنها پس داد، از نباتات دشتی و گیاهان کوهی

دارو استخراج کرد، اولین کسی که خر را بر مادیان جهانید تا استر زاد، او بود»
(ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۷).

۶- علم جادو

مستوفی معتقد بود: «فریدون افسون‌های نیکو دانستی، تریاک مار افعی از بهر دفع زهر او ساخت، پیش‌بند کاوه را بر سبیل پرچم برافراشت و درفش کاویان نام نهاد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۳).

۷- آبادانی کردن

تاریخ گردیزی بنای گرگان و دهستان را به فریدون نسبت داده است. علاوه بر آنها شهر سَمَدان به یمن که آن را غمدان (عمان) گویند، از کارهای فریدون شناخته است و نیز به سغد ایوانی بنا کرد (ر.ک؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۷۰). در *مجمَل التواریخ* آمده است: «طبرستان و بدین جایگاه‌آند شهر و قلعه‌ها، همه از بناهای وی است و به پارس اندر همچین» (*مجمَل التواریخ و القصص*، بی تا: ۴۲). مستوفی می‌گوید: «از آثار فریدون بارو و خندق شهرهاست، جهت آنکه در آخر دولت، از تور و سلم ایمن نبود» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۴).

۸- دینداری فریدون و هم‌دوره بودن با پیامبران

بر پایه گزارش طبری: «نمرود و هود و صالح و ابراهیم و یوسف بعد از فریدون و در دوران ایرج و جانشینان او آمده‌اند» (طبری، ۱۳۷۸: ۱۰۷). به نظر گردیزی، فریدون پیغمبرگونه بوده است؛ «زیرا کی ایزد سوی افریدون وحی فرستاد بر زبان فرشته، نام او نیروسنگ تا به کاوه دست یکی کند و ضحاک را بگیرد و ببندد و به کوه دماوند برد و در چاهی باز داردش» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۶۹). در *مجمَل التواریخ* ثبت است: «واندر عهد فریدون، ابراهیم پیغامبر بود و اندر عهدش یوسف نبوت و ملکت یافت. وزیران او مهربزرگ و برشاد نام بود و جهان‌پهلوان هم گرشاسف بود» (*مجمَل التواریخ و القصص*، بی تا: ۹۰). مستوفی هم نوشته است: «در دوران فریدون، کوش‌فیل دندان ادعای خدایی کرد تا فریدون او را به وسیله سام نریمان برانداخت» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۴). بناکتی بر این اعتقاد بوده است: «قوم عاد در زمان فریدون بوده‌اند» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۰)؛ «و از جمله پیامبران که در ایام او بوده‌اند، یکی حنظله بن صفوان که سیمرغ را ادعا کرد تا خدای تعالی صاعقه فرو

فرستاد و او را بسوخت و نسل او را منقطع گردانید؛ و از قصه انبیا نیز بعضی تقریر می‌رود، در زمان افریدون بوده‌اند؛ از جمله ابراهیم خلیل و نمرود، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف و شعیب» (اهری، ۱۳۸۸: ۴۰).

۹- مدت زندگی و شاهی

طبری مدت زمان دقیقی برای عمر و شاهی افریدون ذکر نکرده است: «چون جهان بر افریدون راست شد، کاوه را بفرمود تا گرد جهان برآمد و این کار دو‌یست سال طول کشید. پس افریدون ولایت اصفهان به کاوه داد و کاوه برخاست به اصفهان شد و ده سال در ولایت بماند، پس بمرد؛ و افریدون پس از کاوه دو‌یست سال بزیست» (طبری، ۱۳۷۸: ۱۰۶). گردیزی آورده است: «چون پانصد سال از پادشاهی افریدون بگذشت، بمرد به روستای بَم از ولایت کرمان» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۷۱). در *مجمَل التواریخ* آمده است: «پادشاهی افریدون پانصد سال بود» (*مجمَل التواریخ و القصص*، بی تا: ۴۱؛ و ر.ک؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۴؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۰؛ اهری، ۱۳۸۸: ۴۴ و خوافی، ۱۳۸۸: ۲۳).

۱۰- گرشاسب

۱-۱۰) گرشاسب در اسطوره

۱- نام او در اوستا

گرشاسب یکی از پهلوانان ایران باستان است که بارها در *اوستا* از او نام برده شده است. در متون مقدس، او به منزله رستم یا «هرقیل» یونانی هاست. در سانسکریت نیز او را «کرساسو» گویند که به معنی دارنده اسب لاغر می‌باشد (ر.ک؛ پورداد، ۱۳۷۷: ۱۹۰).

۲- برخورداری از فرّ

این پهلوان بزرگ و نام‌آور ادبیات اوستایی و پهلوی چنان اهمیت دارد که یکی از سه بخش فرّ گسسته جمشید به او می‌رسد و در میان مردم زورمندترین انسان می‌گردد. لازم به ذکر است که در *شاهنامه*، برعکس ادبیات اوستایی و پهلوی، این قهرمان اسطوره‌ای ستایشی ندارد و به نظر می‌رسد که رستم جای او را گرفته باشد و در عصر پادشاهی منوچهر پیشدادی تا دوران بهمن کیانی، زال و رستم مهم‌ترین نقش را در *شاهنامه* دارند و بیشتر وقایع *شاهنامه* حول محور این دو شخصیت می‌چرخد، اما گرشاسب در این نامه

باستان نقش چندانی ندارد و تقریباً آنچه درباره پادشاهی و نام گرشاسب در شاهنامه آمده، این چند بیت است:

پدر کرده بودیش گرشاسب نام	«پسر بود زو را یکی خویش کام
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه	بیامد نشست از بر تخت و گاه
جهان را همی داشت با زیب و فر	چو بنشست بر تخت و گاه پدر،
درخت بلا کینه آورد بار	چنین تا برآمد بدین روزگار
بران سان که بُد تخت، بیکار گشت»	به ترکان خبر شد که زو در گذشت

(فردوسی، ۱۳۷۸: ۱۱۸).

۳- نسب

گرشاسب در شاهنامه پسر زو طهماسب است که بعد از مرگ او به تخت شاهی می‌نشیند و فردوسی تنها شرحی که از او به دست می‌دهد، این است: «جهان را همی داشت با زیب و فر» (همان). این پهلوان گیسوبلند گرز به دست اوستا نیز از اژدهاکشان است. با وجود این، مانند فریدون نزد ایرانیان، خدا نیست (ر.ک؛ بهار، ۱۳۷۶: ۱۸۳).

از گرشاسب دیگری در ملحقات شاهنامه نام برده شده است. این گرشاسب از نسل جمشید است. زمانی که جمشید از ضحاک زخم می‌خورد، با لباس میدل سر به کوه و بیابان می‌نهد و بعد از چندی سرگشتگی، گذرش به زابلستان می‌افتد و سمن‌ناز، دختر کورنگ پادشاه زابلستان، شیفته او می‌شود و در خفا با او هم‌بستر می‌شود. کورنگ پس از آستن شدن دخترش می‌خواهد جمشید را به ضحاک تحویل دهد، اما گریه و زاری دخترش مانع او می‌شود تا آنگاه سمن‌ناز پسری می‌زاید و به درازای پنج شش نسل گرشاسب از این تخمه به وجود می‌آید (ر.ک؛ پورداد، ۱۳۷۷: ۱۹۱).

۴- کشتن اژدهای شاخدار

گرشاسب در اوستا جوانی بود که اژدهای شاخدار را بکشت و هنگام نیمروز گرشاسب در آوندی آهنین بر پشت آن اژدها خوراک می‌پخت. آن تباهکار از گرما، خوی ریزان، ناگهان از زیر آن آوند آهنین فراز آمد و آب جوشان را پیرا کند. گرشاسب نریمان هراسان

به کناری رفت (ر.ک؛ دوستخواه، ۱۳۷۱: ۱۳۸). اژدهاکشی بُنمایه‌ی اسطوره‌ای است که وسعت جغرافیایی آن در جهان پراکنده است.

در روایتی، گرشاسب، «گَنَدِرَوَه»، اژدهایی زرّین پاشنه را می کشد که با دهان بلعنده مدام در تکاپوست و سر به خورشید می ساید و می تواند دوازده انسان را در یک یورش ببلعد.

۱۰-۲) گرشاسب در تاریخ

گفتنی است که گرشاسب پهلوانی افسانه‌ای است، نه پادشاه حقیقی، و سابقه او به شکل گرفتن اندیشه‌ی اسطوره‌ای هند و ایرانی بازمی گردد. او نمادی از اندیشه‌ی رستاخیزی ایرانی است که در ادبیات اسطوره‌ای دیگر ملت‌ها هم به صورت شخصیت قهرمانی ظهور می کند.

۱- نسب‌سازی

تاریخ سیستان او را به «گرشاسب بن اثر بن شهر بن کورنگ بن بید اسب بن تور... بن فراوک بن سیامک بن موسی بن کیومرث» نسبت داده است (ر.ک؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۶). در مجمل‌التواریخ فقط آمده که در روز گاز زو طهماسب، گرشاسب بر طرفی حکومت کرده است (ر.ک؛ مجمل‌التواریخ و القصص، بی تا: ۲۸)؛ «محققان در نسبت او اختلاف دارند. بعضی می گویند این گرشاسب پسر زو طهماسب بوده است و بعضی گویند برادرزاده زو بوده است. روایت دوم چنین است: گرشاسب بن وشتاسب بن طهماسب» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۴؛ اهری، ۱۳۸۸: ۴۹).

۲- آبادانی کردن

در تاریخ سیستان آمده است: «سیستان را گرشاسب کرد و پیش از کردن سیستان، خود بُست و رُخَد و زمین داور و کابل و سواد آن او را بود که جدّ او کرده بود از سوی مادر» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۶۶)؛ «هیچ اثری نداشت که از آن باز تواند گفت» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۹). دیگر تواریخ هم اثری به او نسبت نداده‌اند.

۳- پیغمبرخوانی یا همزمانی با پیغمبران، حکما و...

در *مجمَل التواریخ* آمده است: «گرشاسب وزیر زاب بود» (*مجمَل التواریخ و القصص*، بی تا: ۹۰). ابن بلخی اعتقاد داشت: «مادر گرشاسب دختر ابن یامین بن یعقوب، علیه السلام، بود» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۹).

۴- مدّت عمر، شاهی و مرگ

در *تاریخ سیستان* آمده است: «گرشاسب نهصد سال پادشاه سیستان بود» (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۵۲). مستوفی نوشته است: «مدّت پادشاهی گرشاسب، شش سال بود و هم در حیات پدرش بمرد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۶). بناکتی مدّت پادشاهی او را بیست سال می داند (ر.ک؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۱). برخی نوشته اند: «مدّت پادشاهی او نه سال بود و در آن اختلاف است. گویند نود سال پادشاه بود» (اهری، ۱۳۸۸: ۴۹ و خوافی، ۱۳۸۶: ۲۵).

نتیجه گیری

تطبیق شخصیت های اساطیری با شخصیت های مشهور دینی و مذهبی، یک روش غالب در اسطوره زدایی کتاب های تاریخی است. شیوه رایج این کتاب ها در حوزه مسائل فوق طبیعی، غالباً به سوی واقع نمایی و دور کردن شخصیت های اسطوره ای از اساطیر سوق پیدا می کند و حوادث فوق طبیعی در حوزه «موضوعات»، به وسیله تطبیق این مسائل با حوادث تاریخی مشهور، واقع سازی می شوند. فرض ما در پژوهش حاضر این بود که از شخصیت ها و دیگر پدیده های اسطوره ای در متون تاریخی اسلامی به نوعی ویژگی های اسطوره ای زدوده شده است. پس از بررسی ها و تأملات، این نتیجه حاصل شد که شاهان پیشدادی، اساطیری هستند، اما متون تاریخی آنها را واقعی قلمداد کرده اند. تصور می رود به سبب اینکه شاهان و پهلوانان اسطوره ای ایران، خاصه کیومرث، هوشنگ، فریدون، جمشید و گرشاسب و... از نظر اسطوره ای هر یک به نوعی در به وجود آمدن تمدن نقش داشته اند. همین امر سبب شده که در کتاب های تاریخی، سیمای شاهان و پهلوانان تاریخی را به خود بگیرند و از شخصیت اسطوره ای آنها، رنگ و صبغه اسطوره ای زدوده شود. البته نباید از یاد برد که خاصیت اسطوره سیال بودن آن است که معمولاً همراه با هر دین و آیین جدیدی، رنگ باورهای آن آیین و دین را به خود می پذیرد و به نوعی ویژگی اصلی آن

کمرنگ می‌شود. در اینجا باید گفت که شاهان دیگر دوره پیشدادی مانند منوچهر، نوذر، افراسیاب، ضحاک، زو طهماسب و... نیز در متون تاریخی دچار اسطوره‌زدایی شده‌اند، اما در این مقال تنها به ذکر تعدادی از شاهان و پهلوانان پیشدادی بسنده شد.

منابع و مأخذ

- آینه‌وند، صادق. (۱۳۶۹). **مکتب تاریخ نگاری**. چ ۱. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ابن بلخی، ؟. (۱۳۶۳). **فارسانامه**. به کوشش گای لستر آنچ و آلن نیکلسون. چ ۲. تهران: دنیای کتاب.
- الیاده، میرچا. (۱۳۸۴). **اسطوره بازگشت جاودانه**. ترجمه بهمن سرکاراتی. چ ۲. تهران: طهوری.
- اهری، نجم. (۱۳۸۸). **تاریخ شیخ اویس**. به کوشش ایرج افشار. تبریز: ستوده.
- بناکتی، داودبن محمد. (۱۳۷۸). **تاریخ بناکتی**. به کوشش جعفر شعار. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). **جستاری چند در فرهنگ ایران**. چ ۳. تهران: فکر روز.
- _____ . (۱۳۶۲). **پژوهشی در اساطیر ایران**. تهران: توس.
- پالمر، ا. ریچارد. (۱۳۹۰). **علم هرمنوتیک**. ترجمه محمدسعید حنایی. چ ۶. تهران: هرمس.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). **یشت‌ها**. ج ۱ و ۲. تهران: نشر اساطیر.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۸۳). **عصر اساطیر تاریخ ایران**. تهران: هیرمند.
- تاریخ سیستان**. (۱۳۸۱). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
- جوزف کارنوی، آلبرت. (۱۳۸۳). **اساطیر ایرانی**. ترجمه احمد طباطبایی. چ ۲. تهران: علمی - فرهنگی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). **گل‌رنج‌های کهن**. به کوشش علی دهباشی. تهران: نشرمرکز.

- خوافی، فصیح. (۱۳۸۶). **مجمعل فصیحی**. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
- حسین زاده، حمزه. (۱۳۸۴). **ضحاک از اسطوره تا واقعیت**. تهران: ترفند.
- دادگی، فرنخ. (۱۳۶۹). **بندهشن**. تصحیح مهرداد بهار. تهران: توس.
- دوست خواه، جلیل. (۱۳۷۱). **اوستا کهن ترین سرودها و متن های ایرانی**. تهران: مروارید.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۳). **پیکرگردانی در اساطیر**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). **سایه های شکار شده**. تهران: قطره.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۹۰). **حماسه سرایی در ایران**. تهران: فردوس.
- صدیقیان، میهن دخت. (۱۳۷۶). **فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۸). **تاریخ الرسل و الملوک**. تصحیح محمد روشن. چ ۲. تهران: سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). **شاهنامه**. سعید حمیدیان. چ ۱۲. تهران: قطره.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۷). **نخستین انسان و نخستین شهریار**. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- کزآزی، میرجلال الدین. (۱۳۷۲). **رؤیا - حماسه - اسطوره**. تهران: مرکز.
- کوورجی کویاجی، جهانگیر. (۱۳۸۰). **بنیادهای اسطوره و حماسه ایران**. گزارش جلیل دوست خواه. چ ۲. تهران: مرکز گفتگوی تمدن.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۷۸). **زین الاخبار**. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: دانشگاه تهران.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). **اسطوره زال**. چ ۲. تهران: نشر توس.
- مالمیر. تیمور. (۱۳۷۸). «ساختار فنی شاهنامه». **کاوشنامه**. س ۹. ش ۱۶. صص ۲۰۰-۲۲۱.
- _____ (۱۳۸۴). **قهرمانان آرمانی ایران**. قم: نشر ماه حرا.

مجموعه التواریخ و القصص. (بی تا). به کوشش محمدتقی بهار. کلاله خاور. کتابخانه آنلاین تاریخ اسلام.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). تاریخ گزیده. عبدالحسین نوایی. چ ۲. تهران: سپهر.

Bartholomae, Christian. 1961. *Altironisches wo rterbuch*. Reprint. Berlin.

Archive of SID